



وَزَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ  
الْمَنَّ وَالسَّلْوَى، كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا  
رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمْنَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ  
يَظْلِمُونَ ﴿٥٧﴾

{ ۵۷ } ابر را بر سر شما سایبان گرداندیم و منّ و

سلوی را برای شما فرو فرستادیم. بخورید از  
پاکیزه‌های آنچه روزی شما کردیم. و بر ما ستم  
نکردند ولی بر خود ستم می‌کردند.

{ ۵۸ } و به یاد آرید آن گاه که گفتیم: درآید به این

آبادی، پس بخورید هر جور و هر چه بخواهید با  
خاطر آسوده، و از آن در، در حال سجده، وارد شوید  
و بگویند «حِطَّة» تا ما لغزش‌های شما را بپوشانیم و  
نیکوکاران را بیش از پیش بیفزاییم.

{ ۵۹ } پس، این گفتار را، کسانی که به ظلم گراییدند،  
به گفتاری غیر از آنچه به آن‌ها گفته شده بود تبدیل  
کردند، پس فرو فرستادیم بر آنان که ستم کردند  
پلیدی و عذابی را از بالا، از این رو که خود رو به  
فسق می‌رفتند.

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا  
حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا  
وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ  
الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ  
لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ  
السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٥٩﴾

### شرح لغات

غمام: ابری که آسمان را بپوشاند؛ ابر سفید هم گفته شده؛ قطعه ابر غمامه، غمامه  
از غم یعنی پوشش، و آن اندوهی است که دل را می‌پوشاند.

المنّ: احسان به کسی که سزاوار آن نیست. هر نعمتی؛ ضعف، قوه، قطع، نقض.  
به ماده آبکی که روی برگ بعضی از درخت‌ها شکرک می‌بندد، مانند گزانگبین، نیز  
گفته می‌شود چون نعمتی بی دریغ است.

سلوی: آنچه موجب آرامش خاطر گردد، عسل؛ پرنده‌ای که به فارسی  
«بلدرچین» گویند.



قریه: دهکده. به شهر و قصبه نیز گفته می‌شود. گویند از «قری»، به معنای گرد آمدن و پیوستن، آمده.

رغداً، سجّداً.<sup>۱</sup>

حَطّه، مصدر یا اسم مصدر از حَطّ: فروآوردن یا فرود آمده؛ گناه را فروریختن؛ بار را بر زمین نهادن.

نَغْفَر، از غَفَر: پوشاندن، پرده کشیدن؛ از گناه درگذشتن و آن را زیر پرده رحمت و لطف پوشاندن.

خطایا، جمع خَطِیئة: گناه و لغزشی که سبب آن عمدی باشد. خَطّاً: بی قصد رساند. اَخْطاً: با قصد رساند.

مُحْسِن، از احسان: به دیگری خوبی کردن؛ انجام دادن کار نیک یا کاری را هر چه نیکوتر انجام دادن.

رِجَز (به کسر راء): پلیدی، عذاب نکبت بار. رَجَز (به فتح راء و جیم): صدای بی درپی رعد و ابر سنگین بار.

«و ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمْ...». آیا این نعمت‌ها مخصوص فرزندان دُرْدانه اسرائیل و برای خاطر خطیر آنان بوده است که خود را گزیده و شَعْب<sup>۲</sup> ممتاز خدا می‌دانند؟ آیا قطعه ابری چون سایبان در سراسر مدتی که در بیابان تیه گذرانند، بر سر آن‌ها سایه می‌افکند و هر روز مَنّ (ترنجبین) و سلوی (مرغ بریان) پیشکش آن‌ها می‌شد؟ آیا با آن گمراهی‌ها و گوساله پرستی‌ها و بدمنشی‌ها - که تورات آن‌ها را کتمان نکرده و قرآن به آن‌ها تصریح کرده است - و با آنکه پدران آنها پیامبران گزیده بودند و آن

۱. برای شرح لغت رغد و سجده، ن. ک. به شرح آیات ۳۴ و ۳۵ سوره بقره.

۲. قبیله بزرگ، ملت برگزیده.

همه آیات خدایی را از نزدیک مشاهده کردند، باز گزیدگان و نور چشمان خداوند بودند؟ آیا پروردگار این عوالم غیرمتناهی جز به شایستگی معنوی و ایمان و عقیده نظر دارد؟ آن خداوند بزرگ با هیچ کس پیمان مخصوص نبسته و پیوند دوستی و خویشاوندی ندارد.

با آنچه از خودبینی یهود می دانیم که خود را قبیله و گزیده خدا می دانند، اگر بگوییم این ها افسانه های اسرائیلیات است که در میان مسلمانان رایج و جزء تفاسیر قرآن گردیده، با قرائن دیگری که داریم، نابجا نگفته ایم.

عبارات و کلمات این آیه هیچگونه دلالت بر اینکه قطعه ابری هر روز بالای سر آن ها می گشته و ترنجبین یا نان پخته و مرغ بریانی تقدیم آن ها می شده، یا عمود نوری هر شب پیشاپیش آن ها را روشن می داشته، ندارد. این آیه با بلاغت مخصوص و تصویر فنی،<sup>۱</sup> تنها زندگانی بیابانگردی آن ها را می نمایاند. صحرای سینا (که قسمتی از آن پس از سرگردانی چهل ساله بنی اسرائیل در آن، «تیه» نامیده شده) چون نزدیک به دریای سفید<sup>۲</sup> و بحر احمر و رودهای بزرگ است و کوهستان های بلندی میان صحرا و دریا نیست که ابرها را در حوالی آن متراکم بدارد، بیشتر اوقات ابرهای رقیق پیوسته یا پراکنده ای بالای آن در حرکت است. اگر قطعه ابری مخصوص و مأمور بود تا در تمام این مدت بر سر آن ها سایه افکند، تعبیر به «تَظَلَّلَكُمْ غَمَامَةً» شایسته تر بود، یعنی پیوسته قطعه ابری بر شما سایه افکند.

درباره دو کلمه «مَنْ» و «سَلْوَى»، اگر از اخباری که به صورت احادیث اسلامی درآمده و بخوبی مورد بررسی قرار نگرفته و از آنچه در تورات آمده است چشم پوشیم، و این دو کلمه را به معنی اصلی آن ها برگردانیم، از «مَنْ» مطلق احسان و

۱. تصویرگری هنری یا تصویر تمثیل.

۲. دریای سفید همان دریای مدیترانه است که اعراب به آن «بحر ایض» می گویند.



نعمت بی دریغ بر ناسپاسان، و از «سَلوی» موجبات آرامش و تسلیت می فهمیم. و تعبیر از رساندن و در دسترس قرار دادن این دو نوع غذا، به حسب این نقلیات، به «بکم» و «الیکم» مناسب تر از «علیکم» بود، زیرا «علیکم» بر تری و شمول نعمت های معنوی و ظاهری را می رساند؛ مانند ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>.

اگر از «مَنْ و سَلَوَى» مقصود ترنجبین و مرغ مخصوص باشد (که اولی شبان گاه بر برگ بوته هایی به نام «تمرسک»، و دومی بر شاخه ها و پیرامون آن ها می نشسته)، باز معلوم نیست که مخصوص آن ها بوده است، زیرا چنان که از بعضی سیاحان نقل می کنند، اکنون نیز این دو چیز در آن بیابان ها بسیار دیده می شود.

عنایت مخصوص پروردگار بر آن ها همین بود که موسی را برانگیخت تا آن ها را از سایه ساختمان های مصریان و فرعونیان و از میان گرد و غبار رنج و ذلت و زیر تازیانه حکام ستم پیشه و جلادان خونخوار و ریزه خواری بر سر سفره آنان، بیرون آورد و زیر سایه لطف ابرها که همان سایه لطف خداوند است، و در پرتو هدایت و در میان هوای باز و بر سر سفره نعمت های بی دریغ خداوندی قرارشان داد تا شاید باطن و ظاهرشان در چنین محیطی دگرگون گردد؛ یا در این مدت از فرزندان آن ها، مردانی ورزیده و محکم و دارای ایمان و اخلاق پاک و ابدان سالم و همت های بلند، پرورش یابد تا از آن ها اجتماعی پابرجا و نیرومند و تمدنی با شکوه پدید آید.

پس آنچه از ظاهر و صریح این آیه و آیات پیوسته به آن، بیش از هر مطلب و بیان داستان تاریخی مبهم، به ذهن می رسد، همان نمایاندن دوره صعود از مصر و زندگی بیابانگردی پیش از سکونت در قریه یا شهر است.

۱. «پس، خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرو آورد»، الفتح (۴۸)، ۲۶.



امر «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ»، بی ذکر امرکننده، گویا اشاره به این است که در چنین محیط آزادی، دست دهنده و گیرنده‌ای در میان و بالای سر شما نبود، تنها به تقاضای طبیعت و میل خود از غذاهایی که آلوده و آمیخته به ذلت و رنج و بیماری نبود می‌خوردید.

از «ما ظلمونا...» فهمیده می‌شود که به این زندگی عزت بخش نساختند و پی‌درپی آرزوی سکونت در قریه یا شهری را داشتند و درخواست آن را می‌کردند. ولی موسی، و دیگر رهبران الهی، هنوز بنی اسرائیل را برای سکونت و تشکیل تمدن مورد نظر، صالح نمی‌دیدند و می‌خواستند، یا دستور داشتند که بیابان‌گردی شان بیش از این به طول انجامد تا شاید بهتر آماده گردند. گویا یهود، با کوتاه اندیشی خود، گمان می‌کردند که خداوند یا پیامبران او از نگاه داشتن آن‌ها در وضع بیابان‌گردی سود و بهره‌ای دارند که اگر در سرزمینی سکونت گزیدند آن بهره از میان می‌رود! ولی آثار و بهره‌ای از زندگی آزاد و زیان و عاقبت این زندگی محدود و ستم‌انگیز، به سود و زیان خودشان بود: «ولکن کانتوا أنفسم یظلمون».<sup>۱</sup> چنان‌که از دستورات خداوند سرپیچی و برای مسکن گزیدن در جایی پافشاری کردند تا این فرمان رسید: «و إذ قلنا ادخلوا هذه القرية».

۱. توضیح این که برای تشکیل یک نهاد مدنی در شهر و انتقال از دوره ذلت و استثمار و وابستگی شدید به دوره عزت و استقلال و آزادی، لازم است که مدت حداقل یک نسل (از ۳۰ تا ۴۰ سال)، از برزخ زندگی سخت و پالاینده و مقاوم سازنده بیابان گذر کنند، زیرا بیابان نعمت دهنده و نگاه دارنده از هرگونه آلودگی طبیعت است. اما بنی اسرائیل که مدت‌های زیادی در زیر یوغ جباران و فراعنه مصر استثمار می‌شدند و از همه بهره‌های اقتصادی و اجتماعی محروم بودند و این محرومیت برای آنان آگاهانه و ناآگاهانه به صورت عقده‌ای درآمد بود، درباره خدا و پیامبر خدا جناب موسی عليه السلام نیز تصویری ماده‌گرایانه و همراه با سوءظن داشتند و دستور سازنده و تعالی و تکامل بخش بیابان‌گردی و گذار از دوره برزخی را بهره‌ای به سود خدا و پیامبرش و به زیان خود به شمار می‌آوردند و با اصرار و عجله خواستار درآمدن در یک شهر و زندگی مرفه و آماده و راحت و بی‌دردسر شهری بودند و سرانجام زیان‌بخش آن را در نظر نمی‌گرفتند.





بعضی گویند مقصود از این قریه «اریحا»ست که در ناحیه غربی نهر اردن و در شرق بیت المقدس واقع بوده است.<sup>۱</sup> و بعضی گویند که «اریحا» همان بیت المقدس است. از یکسو سیاق این آیات ظاهر در این است که موسی علیه السلام چندی پس از این دستور زنده بوده و با بنی اسرائیل به سر می برده است؛ از سوی دیگر در تاریخ، وفات او پیش از رسیدن به این دو شهر آمده است، و چون متبادر از «قریه» شهر نیست، اگرچه گاهی به شهر هم «قریه» گفته می شود، پس شاید مقصود یکی از قُرّاء میان راه و یا محله های بادیه نشین بوده که برای مدتی محدود و پیش از هبوط در شهر - که در سه آیه بعد از این یادآوری شده است - در آنجا مسکن گزیدند. این قریه هر کجا باشد، مورد نظر قرآن نیست. اگر نام و محل قریه جزء مقصود قرآن بود آن را بیان می کرد. با آنکه، قرآن نخواست این گونه جزئیات مورد توجه باشد، نباید بحث در آن ها نظر مفسر را جلب کند و از مقصودهای اصلی منصرفش دارد.

«فکلوا منها حیث شئتم رَغَدًا و ادخلوا الباب سُجَّدًا...». این امر مانند امر ﴿وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا﴾<sup>۲</sup> بعد از سکون آدم و همسرش در بهشت بوده است، پس از آن امر، برای نگهداری آدم و همسرش از هبوط و ستمکار شدن، نهی «ولا تقربا» آمد. در اینجا دو امر: «وادخلوا الباب سُجَّدًا و قولوا حطّة» آمده است که هر دو سرآغاز تحوّل است: و آن یک از اولین بهشت فردی، و این از دومین بهشت فطری و اجتماعی. در این تحوّل دوم است که پس از زندگی دشوار بیابان گردی و

۱. مفسران اجماع کرده اند که مراد از قریه در این آیه، بیت المقدس است و مؤید آن آیه شریفه دیگری است که به بنی اسرائیل خطاب می کند: «ادخلوا الارض المقدسة» و ابن زید می گوید: مراد از قریه، اریحا است که روستایی نزدیک بیت المقدس است و بقایای قوم عاد در آن وجود دارد که همان عمالقه و رئیس آن ها عوج بن عنق هستند»، الطبری، مجمع البیان، همان، ص ۲۴۷.

دخول در مجتمع قریه: (ادخلوا هذه القرية) و جای گرفتن در محل و دلبسته شدن به جای و مسکن، از یکسو درهای آرزوهای گوناگونی مانند مقام، جاه، شهوات، تنوع در غذا، لباس و خانه، به روی نفس هواپرست آدمی باز می‌شود - مانند همان شجره منیه - این زندگی، خوی‌های پست را برمی‌انگیزد و راه‌های تجاوز به حقوق و ستم‌پیشگی را آسان می‌گرداند؛ و بر اثر آن روح و جسم منحط، و فرد و اجتماع از زندگی فطری یکسره ساقط می‌شود؛ قوا و ادراکات انسانی در میان اینگونه زندگی، به گفته بعضی از بزرگان، مانند اسفنج جالب گناه است. پس، کسی که بخواهد در میان محیط اجتماعی، فطرت خود را از سقوط نگه دارد، باید مانند سربازی که دشمن در میانش گرفته است، پیوسته هوشیار و مراقب باشد: هوشیار و مراقب حق و خضوع کامل در برابر آن که همان حقیقت سجده است: «سُجِّدًا» و تکان دادن و فروریختن گرد و غبار گناه از خود: «حِطَّةً»؛ و از سوی دیگر، با ورود در مجتمع و سکون در آن، درهای روابط افراد و طبقات بصورت حدود و حقوق که در زندگی بیابانگردی بسته بود، یکی پس از دیگری گشوده می‌شود. گرچه در این زندگی به سبب تقسیم کار و تعاون، آسایش و خوشی فراهم می‌شود، ولی بقا و سلامت، آن گاه است که در برابر حقوق و قوانین، همه خاضع شوند و از آلودگی خود را پاک دارند: «ادخلوا الباب...». اگر در محسوسی در میان بوده، باید رمزی از این‌گونه معانی باشد.

بیشتر مفسرین برای پیدا کردن این در (الباب) به دنبال هم به این در و آن در رفته‌اند، و در فهم آیه راگم کرده‌اند. اگر الف و لام [الباب] برای عهد باشد، آن در باید نزد خواننده و شنونده معهود<sup>۱</sup> باشد؛ و چون معهود نیست، پس در مخصوص

۱. عهد به معنای آشنایی قبلی است و معهود یعنی آشنا.



و ساخته قریه‌ای را نباید پی جویی کرد.

گویا برای هر دسته و طبقه و ملتی، دری است که از آن به حقوق عمومی روی می‌آورند و در برابر آن باید خضوع کنند. از حضرت باقر علیه السلام منقول است که فرمود: «ما باب حِطَّة شما هستیم»<sup>۱</sup> چه می‌شود اگر بگوییم که پس از سکونت در قریه و آغاز و تأسیس تمدن و زندگانی دسته جمعی، هر فرد و دسته‌ای باید کار و پیشه‌ای در پیش گیرند و هر کدام را دری است که واردشونده در آن با حقوق جزئی و کلی روبه رو می‌شود. این حقوق از جانب پروردگار و حق مطلق است. چون افراد و دستجات تشکیل دهنده اجتماع حق مطلق و حقوق یکدیگر را بشناسند و در برابر آن خضوع کنند و سجده آرند، پیوستگی آن‌ها محکم‌تر و رشد و تکاملشان بیشتر و آفاتشان کمتر می‌گردد. و چون پیوسته مراقب باشند تا گرد و غبار گناهی را که از معاشرت و همجواری با هم برانگیخته‌شود، از خود بتکانند و نفوس خود را از آلودگی و خردها را از تاریکی آثار آن بزدایند، دیگر آثار لغزش‌ها و خطاهای غیر عمدی را عنایت پروردگار می‌آمزد و مانند بیماری‌های سطحی، نیروی حیات، خود آن‌ها را می‌زداید: «و قولوا حِطَّة نغفر لکم خطایکم». و چون کارهای نیک انجام دهند، یا هرچه بیشتر کار و پیشه خود را رو به نیکی پیش ببرند - به حسب دو معنای احسان و محسن - خداوند بر قدرت و توانایی‌شان می‌افزاید: «و سنزید المحسنین». پس، مقصود از سجده در اینجا سر بر خاک نهادن نباید باشد، چه این تصویر نه با دخول در باب جور درمی‌آید و نه محصولی از آن برمی‌آید. و نه مقصود تنها گفتن لفظ «حِطَّة» است که مانند وردی بدون توجه به حقیقت آن، به

۱. «عن سلیمان الجعفری، قال سمعت ابا الحسن الرضا علیه السلام فی قول الله: و قولوا حِطَّة نغفر لکم خطایکم، قال: فقال ابو جعفر علیه السلام نحن باب حطتکم»، الطبرسی، مجمع البیان، همان، ص ۲۴۷؛ العیاشی، التفسیر، همان، ص ۴۵، ح ۴۷.



زبان گفته شود؛ بلکه این کلمه باید شعاری باشد که از شعور و هوشیاری درونی اعلام گردد. چنان که مجمع البیان گوید: بیشتر علما آن را امر به «استغفار» می دانند و عکرمه گوید: آنان مأمور به گفتن «کلمة توحید» بودند که گناهان را می ریزد.<sup>۱</sup>

«فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ». آن ها که از خضوع در مقابل حق سرپیچی کردند و راه ظلم را در پیش گرفتند، شعار و گفتاری را که به آن ها آموخته شده بود تبدیل کردند و آن ها هم، مانند عموم جوامع بشری، شعارشان نان و شکم و شهوات پست گردید.

اگر اقوالی که در این باره [وارد شده] است پایه‌ی درستی داشته باشد، باید مقصود، تبدیل شعار و توجه به این گونه چیزها باشد و گرنه، نه لفظ «حِطَّة سِرْيَانِي يَا عِبْرَانِي» است و نه لفظ «حَنْطَةَ» بدل از آن. بعضی گویند که [بنی اسرائیل] حطه را تبدیل به «حِطًّا سَمَقَاتَا» (یعنی گندم قرمز!)<sup>۲</sup> کردند. این تعبیر آیه، تغییر توجه و روش بنی اسرائیل را با علت و نتیجه می رساند، نه آنکه تنها دستور را ترک یا آن را تأویل کردند. اگر مقصود همان گفتن لفظ «حِطَّة» بود، چرا گفتن یا تکرار این لفظ آسان را ترک کردند؟ و ترک کلمه‌ای چگونه آنان را مستحق چنین عذابی کرد؟!

«فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ». اسم ظاهر «الَّذِينَ ظَلَمُوا» به جای ضمیر «عليهم» هم اختصاص عذاب را به ستم پیشگان، هم علت آن و قانون کلی را می رساند. نوع عذاب را «رجز» و از جانب آسمان بیان فرمود. پس عذابی نبوده که ناگهان نابودشان کند، تاریخ هم چنین عذابی را در این هنگام بر بنی اسرائیل سراغ نداده است. از لغت «رجز» [معنی] نکبت و ضعف قوای جسمی و نفسی و خواری استفاده می شود. و نسبت به آسمان شاید از جهت سلطه و احاطه عذاب و نسبت آن

۱. الطبرسی، مجمع البیان، همان، ص ۲۴۷.

۲. ن.ک: الطبرسی، مجمع البیان، همان، ص ۲۴۸؛ طبرسی در مجمع البیان «حطاً سَمَقَاتَا» آورده است.



به قوانین عمومی جهان باشد: اشاعه ظلم منشأ از هم گسیختگی و بی بندوباری و خروج از حدود می‌گردد: «بما کانوا یفسقون». فسق دائم [و مستمر]<sup>۱</sup> است که چنین عذابی را به بار می‌آورد.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. چون فعل «کانوا یفسقون» به صیغه ماضی استمراری است.